

<https://dx.doi.org/10.30610/psi.2022.310772.2478>

Universality of Human Rights in the Government Sovereignty

Abstract

The Universality of human rights is one of the most prominent contemporary issues and has been able to transform the traditional concept of governance to respond to developments that man in life in the world and proves the relative concept of sovereignty. Today's desires of the international community show how the expansion, learning and universal human rights are in line with the interests of all nations and members of the United Nations. The main question of the research is how does the world of human rights affect the sovereignty of governments? The results of the research show that, in spite of all pressures and restrictions that were created in the freedom and performance of a country, the universality of human rights has not been able to eliminate national sovereignty. But he has been able to evolve the concept and realm of governments. The progress of modern technologies and the expansion of mass communication means are very influential factors in this regard.

Keywords: universality, human rights, sovereignty, government, giving government sovereignty.

جهان شمولی حقوق بشر در بستر حاکمیت دولتها

علی اکبر صمدزاده^۱دکتر حمیدرضا گوهریان^۲دکترسید مهدی اصغری^۳

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۰/۱۰

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۵/۰۷

چکیده

جهان شمولی حقوق بشر از بارزترین مسائل معاصر به شمار می‌رود و توانسته است مفهوم سنتی حاکمیت را دگرگون کند تا به تحولاتی که انسان در عرصه زندگی در جهان شاهد آن می‌باشد، پاسخ دهد و مفهوم نسبی از حاکمیت را به اثبات برساند. خواسته‌های امروزی جامعه بین‌المللی نشان می‌دهند که چگونه گسترش، فراگیری و جهان شمولی حقوق بشر در راستای منافع همه ملت‌ها و کشورهای عضو سازمان ملل است. پرسش اصلی تحقیق این است که جهان شمولی حقوق بشر چه تاثیری بر حاکمیت دولتها دارد؟ نتایج تحقیق نشان از آن داشت که، به رغم تمام فشارها و محدودیت‌هایی که در آزادی و عملکرد یک کشور ایجاد شده است، جهانی شمولی حقوق بشر نتوانسته است حاکمیت ملی کشورها را از بین ببرد. اما توانسته، گستره مفهومی و قلمرویی حاکمیت دولتها را دچار تحول نماید. پیشرفت فناوری‌های نوین و گسترش وسایل ارتباط جمعی از جمله عوامل بسیار تاثیرگذار در این باره هستند.

کلید واژه‌ها: جهان شمولی، حقوق بشر، حاکمیت، دولت، تحدید حاکمیت دولت.

^۱ دانشجوی دکتری، گروه حقوق عمومی، واحد زاهدان، دانشگاه آزاد اسلامی، زاهدان، ایران

samadzadeh210@gmail.com

^۲ استادیار گروه حقوق، واحد مشهد، دانشگاه آزاد اسلامی، مشهد، ایران (نویسنده مسئول)

GOharianhamid@Yahoo.com

^۳ استادیار گروه حقوق، واحد بیرجند، دانشگاه بیرجند، ایران.

smasghari@birjand.ac.ir

جهان شمولی^۱، به عنوان موضوعی عمده در روابط بین‌الملل^۲، ظرف چند دهه اخیر موجب بروز تغییراتی شگرف در نظام بین‌الملل شده است. این پدیده چند وجهی، چند لایه و چندجانبه، آثار و پیامدهای قابل توجهی را بر نظام بین‌الملل در بر داشته است.

محوشدن مرزهای جداکننده جهان و حرکت تدریجی جهان به سوی نوعی همگنی یا هم‌گونگی، بیش‌تر در عرصه‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و حقوق بشری که در واقع می‌توان آن را نوعی حرکت از کثرت به وحدت دانست، جهان شمولی گفته می‌شود. واژه جهان شمولی، از چهارصد سال پیش و اصطلاحاتی همچون جهانی‌شدن، جهانی‌سازی^۳ و جهانی‌گرایی^۴ از دهه ۱۹۶۰ در متون علمی و ادبی به کار گرفته شد (نهایوندیان، ۱۳۸۳: ۱۷).

در واقع جهان شمولی، به مجموعه فرآیندهای پیچیده‌ای اطلاق می‌شود که به موجب آن دولت‌های ملی به طور روز افزون به یکدیگر مرتبط و وابسته می‌شوند و همین وابستگی است که برای مفهوم حاکمیت دولتها مشکلاتی ایجاد می‌نماید.

حاکمیت را می‌توان «اقتدار عالی به یک دولت در اتخاذ و اجرای تصمیمات» دانست. در حقوق بین‌الملل، مفهوم حاکمیت خارجی دولت، استقلال و تساوی آن با دول دیگر و ضابطه تشخیص دولت از اجتماعات غیردولتی حاکمیت مطلق دولت است؛ به این معنا که قدرت دولت، قدرتی عالی، نامحدود و تبعیت‌ناپذیر است. از این منظر، حاکمیت دو بعد داخلی و خارجی دارد. بعد داخلی حاکمیت دولت به این معناست که دولت بتواند بدون دخالت خارجی، امور کشور را تنظیم و اداره نماید. در بعد خارجی، هنگامی یک دولت دارای حاکمیت است که در روابط خارجی‌اش از استقلال و آزادی عمل برخوردار باشد و از دیگران تبعیت نپذیرد (مولایی، ۱۳۹۲: ۸۲-۸۳).

از دیدگاه «مکتب اثباتی»^۵ که اراده و رضایت دولت را منبع تعهدات در حقوق بین‌الملل می‌داند، اصل حاکمیت، اصلی است که برای نظم جهان به صورت مطلق وجود دارد. بنابراین لزوم احترام متقابل دولتها به استقلال و حاکمیت یکدیگر امری ضروری و لازم است. از این دیدگاه، حاکمیت، موضوع حقوق داخلی است و این موضوع تنها تا آنجا به حقوق بین‌الملل مربوط می‌شود که به تعهدات بین‌المللی یک دولت در برابر سایر دولتها لطمه‌ای وارد نسازد.

با توسعه حقوق بشر و جهان شمولی حقوق بشر، از حاکمیت دولتها کاسته شد و دولتها در بعضی موارد به نفع حقوق بشر، برخی محدودیت‌ها را نسبت به حاکمیتشان پذیرفتند. از جمله، با وجود آن که اصولاً دولتها در رابطه با اتباعشان از استقلال و حاکمیت مطلقه برخوردارند و دولتها دیگر نمی‌توانند با شکایت دولتی به موضوع رسیدگی نموده و یا دولت را از اقداماتی منع نمایند، اما از سده بیستم جامعه بین‌المللی با احترام به

^۱ Globalization

^۲ International Relations

^۳ Globalizing

^۴ Globalism

^۵ Positivism

اصل حاکمیت ملی، مجموعه گسترده‌ای از قوانین بین‌المللی حقوق بشر را توسعه داد که تا حدود زیادی اجازه اظهار نظر و تأثیرگذاری در مورد وضعیت حقوق بشر در دیگر دولت‌ها را می‌داد (شایگان و همکاران، ۱۳۹۵: ۲۳۳-۲۳۴).

از طرفی می‌توان گفت حاکمیت دولت‌ها و جهان شمولی حقوق بشر ناسازگار جلوه می‌نمایند. چرا که دولت‌های دارای حاکمیت، نه تنها قواعد و مقررات حمایت از حقوق بشر را وضع می‌کنند، بلکه در عین حال روند اجرای حقوق موضوعه را نیز مطابق اراده خودشان تعیین می‌کنند. مسئله اصلی این است که جهان شمولی حقوق بشر چه تاثیری بر حاکمیت دولت‌ها دارد و این امر چه نتایجی را به دنبال دارد؟ فرضیه مقاله بدین ترتیب است که جهان شمولی حقوق بشر سبب تحدید حاکمیت دولت‌ها شده، اما نتایج مختلفی را از جمله پیدایش مفاهیم مشترک، گسترش فعالیت کنشگران در پی داشته است.

۲. مبانی نظری

۱-۲- جهان شمولی حقوق

جهان شمولی حقوق، نخستین بار از سوی جک دانلی^۱ درباره مفهوم حقوق بشر مطرح شد. دانلی می‌نویسد: «حقوق بشر به عنوان یک پروژه سیاسی بین‌المللی با ادعاهای جهان شمولی ارتباط تنگاتنگی دارد. با این حال، حملات به حقوق بشر جهان شمول هم گسترده است. جهان شمولی حقوق بشر به درستی درک شده است و سهم قابل توجهی برای خصوصیات ملی، منطقه‌ای و فرهنگی و سایر اشکال متنوع و نسبی قائل است» (Donnelly, 2007: 281).

وی معتقد است که حقوق بشر به صورت نسبی از سه زاویه مفهومی، محتوایی و کارکردی جهان شمول است. دانلی در بعد مفهومی، بر کلیت ذاتی جهان شمولی حقوق بشر تأکید دارد و می‌نویسد: «ما می‌توانیم مفهوم جهان شمولی حقوق بشر را مشخص کنیم، زیرا این حقوق برای اشخاص به دلیل انسان بودن آنها تصدیق شده است. بدینسان، آن‌ها حقوق مساوی دارند. حقوق بشر، حقوقی جهان شمول است؛ به این معنا که آنها بواسطه موجودیت‌های انسانی در این جهان شمولیت قرار دارند. جهان شمولی حقوق بشر هم ثابت می‌کند که همه انسانها دارای حقوقی مساوی هستند» (Donnelly, 2007: 281).

در بعد کارکردی، دانلی معتقد است: «در دنیای جهان شمول امروز، حقوق بشر تنها ابزار ممکن برای حفظ کرامت انسان در جوامع تحت سلطه بازارها و دولتهاست. گرچه حقوق بشر از نظر تاریخی مشروط و نسبی است، اما کارکردی جهانی دارد و سازوکارها جایگزین مؤثر و قابل قبولی ارائه کرده است. کارکرد جهان شمولی حقوق بشر به طرح حقوق بشری بستگی دارد که برای برخی از مهم‌ترین تهدیدات سیستماتیک که کرامت انسانی را تهدید می‌کند، راه حل‌های مؤثر ارائه دهد» (دهشیری، ۱۳۹۸: ۴۲).

دانلی به بعد تاریخی حقوق بشر هم باور دارد و می‌نویسد: «حقوق بشر به عنوان امری جهان شمول در نظر گرفته می‌شود به این معنا که بیشتر جوامع و فرهنگ‌ها در سراسر تاریخشان به حقوق بشر عمل کرده‌اند. همه

^۱ jack Donnelly

جوامع از لحاظ تاریخی-فرهنگی، برداشت‌های آشکاری از حقوق بشر داشته‌اند و این امر باعث شده ادبیات سترگی در جوامع غیر غربی درباره حقوق بشر مطرح شود (Donnelly, 2007: 284).

سپس دانلی به ادبیات معاصر عرب، حمایت جوامع سنتی آفریقا از حقوق بشر، ادعای برخی از کشورهای منطقه آسیا درباره پذیرش حقوق بشر در سنت آنها و حتی ادعای سیستم کاست هند و در زمینه حقوق بشر اشاره می‌کند (Donnelly, 2007: 285).

دانلی، جنبه نسبی‌گرایی حقوق بشر را هم مورد توجه قرار می‌دهد و می‌نویسد: امروزه نه تنها در خیلی از کشورها از اجرای حقوق بشر امتناع می‌شود، بلکه هنجارها حقوق بشر روزانه به طرز قابل توجهی نقض می‌شود. اجرای هنجارهای معتبر در زمینه حقوق بشر به کشورها واگذار شده است و تنها استثنائات محدودی مانند نسل‌کشی، جنایات علیه بشریت، برخی جنایات جنگی و شاید شکنجه و اعدام‌ها خودسرانه، بیرون از شمول حاکمیت دولتها باشد (Donnelly, 2007: 283).

بنابراین؛ اولاً: حقوق بشر، حقوقی جهانی است، زیرا این حقوق، حق طبیعی و مسلم هر عضو خانواده بشری است و هر فرد بشر، در هر کجا با هر نژاد، زبان، جنس یا دین که باشد، از این حقوق بهره‌مند است و لازم نیست انسان این حقوق را کسب کند. ثانیاً: هیچ مقام بشری از قبیل پادشاه، حکومت یا مقامات مذهبی یا سکولار این حقوق را اعطا نمی‌کنند. حقوق ناشی از قانون اساسی بر اثر رابطه شهروندی یا اقامت افراد در کشور خاصی به آن‌ها داده می‌شود، ولی حقوق بشر به معنایی که بیان شد، ذاتی است.

۲-۲- حاکمیت

حاکمیت، در لغت به معنای تفوق و برتری است (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل واژه حاکمیت).

اصلاحاً در بعد حقوقی آن به معنای حق صدور اوامر بلاشرط است.

بر این مبنا، حاکمیت مطلق، به معنای حق فرمانروایی بی‌چون و چرا بر تمامی افراد است. در حاکمیت نیروی خواستن، قدرت آمره و نیروی فرماندهی مستقل وجود دارد (ارسنجان، ۱۳۹۰: ۱۰۴-۱۰۵).

بسته به این که صدور فرامین از یک منبع مستقل باشد و یا منبع غیر مستقل، می‌توان حاکمیت را بر حاکمیت مطلق و نسبی تقسیم کرد. حاکمیت مطلق در اسلام و قانون اساسی از آن خداست، و حاکمیت نسبی به معنای حق حکمرانی انسانی بر هم‌نوع خویش از جانب و اذن خداوند متعال است.

در مورد رابطه حکومت و حاکمیت، حکومت را تجلی و مظهر حاکمیت دانسته‌اند. یعنی این حکومت است که حاکمیت را در عالم خارج، به منصفه ظهور و بروز می‌رساند. حاکمیت در واقع، قدرت برتری است که در حیطه دولت کشور، اراده‌ای فراتر از آن وجود ندارد، به گونه‌ای که در مقابل اعمال اراده و اجرای اقتدارش مانعی نمی‌پذیرد و از هیچ قدرت دیگری تبعیت نمی‌کند. هرگونه صلاحیتی ناشی از اوست، ولی صلاحیت او از نفس وجودی او بر می‌آید. این خلدون، حاکمیت کامل را منحصر به حالتی می‌داند که برتر از نیروی او قدرت قاهری موجود نباشد (ابن خلدون، ۱۳۹۳، ج ۱: ۳۰۶).

ژان بُدن، نخستین حقوق‌دانی است که نظریهٔ حاکمیت را در معارف اروپایی و علوم سیاسی متداول کرد. بُدن، فرانسوی و مدافع یک دولت نیرومند و ستایشگر قدرت سلطنتی است. به عقیده او قدرت سیاسی، خصلت ذاتی دولت، عامل همبستگی و انسجام و وحدت جامعه سیاسی و ضامن استقلال ملی است. به عقیدهٔ او دولت بدون حاکمیت کامل، هرگز قادر به تأمین نظم در جامعه نبوده و قابل دوام نیست و محکوم به فروپاشی و نابودی می‌باشد و در این شرایط نمی‌توان از دولت به معنی واقعی آن سخن گفت. نظریهٔ حاکمیت ابتدا به منظور توجیه قدرت برتری دولت-کشور در کتاب مشهور ژان بُدن به نام «شش کتاب جمهوری» طرح و ابراز شد. بُدن بین حاکمیت سیاسی و دارندگان آن (زامداران) قائل به تفکیک می‌شود و بطور غیرمستقیم این فکر را القاء می‌کند که حاکمیت ممکن است توسط یک نفر (رژیم پادشاهی) و یا چند نفر (رژیم آریستوکراسی) و یا تمام ملت (دموکراسی) اعمال شود (قاضی شریعت پناهی، ۱۳۹۰: ۷۲).

این همان فکری است که بعدها، ژان ژاک روسو آن را دنبال کرد و نظریهٔ حاکمیت مردم‌سالاری را طرح ریزی کرد. گروسیوس^۱، پوفندرف^۲ و بولارماکی^۳، ضمن قبول اصل حاکمیت دولتها معتقدند که حاکمیت نمی‌تواند نامحدود باشد، زیرا چنانچه حاکمیت دولت حدودمرزی نداشته باشد، این امر به استبداد و خودکامگی می‌انجامد. به عقیده آنها این مرزها همان قواعد حقوق طبیعی است که نظمی برتر از حقوق موضوعهٔ بشری می‌باشد و دولت باید در چهارچوب این قوانین و این نظم عمل کند. کلسن^۴، ژرژسل و وردروس^۵ که از پایه گذاران مکتب هنجاری هستند و در پیشرفت حقوق بین‌المللی نقشی داشته‌اند می‌گویند: مناسبات و نیازهای بین‌المللی و مقتضیات آن ایجاب می‌کند که دولتها محدودیت‌های ناشی از حقوق بین‌الملل که در واقع تبلور همان حقوق طبیعی است را بپذیرند و از آن تمکین و اطاعت نمایند. در ماده اول قانون اساسی سوم سپتامبر ۱۷۹۲ فرانسه می‌خوانیم: «حاکمیت، واحد، بخش ناپذیر، مداوم و غیرقابل مرور زمان است».

کاره دومالبر می‌گوید: حاکمیت یعنی ویژگی برتر قدرت. برتر از این جهت که چنین قدرتی، هیچگونه قدرت دیگری را برتر از خود و یا در رقابت با خود نمی‌پذیرد (آجرلو و همکاران، ۱۳۹۵: ۹-۱۰).

در جمع‌بندی تعاریف مذکور در بالا، حاکمیت عبارت از قدرت برتر فرماندهی، یا امکان اراده‌ای فوق اراده‌های دیگر است. هنگامی که گفته می‌شود، دولت حاکم است، بدین معنا است که در حوزهٔ اقتدارش دارای نیرویی است خودجوش که از نیروی دیگری بر نمی‌خیزد و قدرت دیگری که بتواند با او برابری کند در مقابل اعمال اراده و اجرای اقتدارش مانعی را نمی‌پذیرد و از هیچ قدرت دیگری تبعیت نمی‌کند. هرگونه صلاحیتی ناشی از اوست ولی صلاحیت او از نفس وجودی او بر نمی‌آید. دو مفهوم دولت-کشور و حاکمیت توأمانند. یعنی بدون وجود حاکمیت، دولت-کشور موجودیت ندارد و بدون دولت-کشور حاکمیت مطرح نیست، نفی یکی نفی دیگری را به دنبال می‌آورد.

۳. روش تحقیق

^۱ Jean Bodin

^۲ Hugo Grotius

^۳ Pufendorf

^۴ Bulvaraki

^۵ Kelsen

^۶ Verdros

خط‌مشی روش شناختی و روش انجام تحقیق با توجه به ماهیت موضوع، اهداف و شیوه گردآوری اطلاعات، کتابخانه‌ای و به صورت توصیفی-تحلیلی است، که در این راه با استفاده از ابزار فیش‌برداری از منابع مکتوب و استفاده از سایت‌های اینترنتی به گردآوری اطلاعات اقدام شده است.

۴. یافته‌های تحقیق

پس از بیان چارچوب نظری و روش تحقیق، لازم است به یافته‌های تحقیق پرداخته شود. جهانی شمولی حقوق بشر الملل تأثیرات زیادی بر حاکمیت دولتها دارد. مهم‌ترین تأثیرات این امر را می‌توان در موارد زیر بررسی نمود.

۴-۱- تحدید حاکمیت دولت

غالباً گفته می‌شود جهان شمولی حقوق بشر و حاکمیت ملی درگیر جدالی با حاصل جمع صفر هستند، ولی باید گفت که چنین برداشتی، جز یک تفسیر سطحی نیست.

مفهوم جهان شمولی حقوق بدین علت توجه زیادی را جلب خود می‌کند که مفهوم حاکمیت هنوز وجود فکری و نظری خود را ادامه می‌دهد. مطابق با این نگرش، هر تصویری دربارهٔ جهانی شدن، هرچند به صورتی غیر ملموس، ولی ذاتاً وابسته به مفهوم حاکمیت است (کلارک، ۱۳۹۲: ۱۷۱-۱۷۲).

بدین ترتیب می‌توان گفت که گفتگوی میان جهان شمولی حقوق بشر و حاکمیت مبتنی بر تعامل است. با این حال، هر چند حاکمیت ملی در نتیجه جهانی شدن با گستره‌ای فراگیرتر استحکام یافته است، ولی عناصر آن نیز از طریق جهان شمولی حقوق بشر زیر سؤال رفته است.

در عصر حاضر، هرگز حاکمیت ملی موضوعیت خود را از دست نمی‌دهد، اما مسلماً دولتها برای کسب حداقل مشروعیت حتی هر چند هم که قوی باشند، نیاز به تأیید و پشتیبانی جامعه جهانی دارند. حاکمیتی که انعطاف لازم را در مناسبات و تعاملات بین‌المللی نداشته باشد و بر اصل حاکمیت مطلق خود پا فشاری کند، بهای سنگینی پرداخت خواهد کرد. حاکمیت تقسیم شده یا اشتراکی نیز در ارتباط با سازمان‌هایی همانند اتحادیه اروپا به کار برده می‌شود که قوانین و مقررات در میان مجموعه‌ای از کشورها به کار می‌رود (مرتضوی، ۱۳۸۹: ۱۱۱).

موضوع جهان شمولی حقوق بشر و اثر آن بر حاکمیت ملی، در جهانی که ارزشهای انسانی و آزادی‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی اعتلا می‌یابد و جزء حقوق اولیه شهروندان هر کشور تلقی می‌شود و عدول و نادیده گرفتن آن‌ها از طرف حکومت‌های خود کامه، تحت هر عنوان بازتاب جهانی می‌یابد و وجدان عمومی جهان را متأثر می‌سازد یا حتی عدم رعایت ضوابط و مقررات زیست محیطی در یک کشور تأثیر می‌گذارد و جهان با ارادهٔ قاطع‌تری به عملکرد دولتهایی که به هر عنوان نتوانند یا نخواهند، تعهدات و الزامات بین‌المللی را رعایت و اجرا نمایند، برخورد می‌کند، موضوعی بسیار بحث برانگیز است. مطابق با بینش سنتی و رایج، بیشترین تهدید جهان شمولی حقوق بشر در زمینه حاکمیت ملی تجلی پیدا می‌کند. بدین معنا که عموماً افول حاکمیت به عنوان جزئی از ظرفیت حکومت، از علائم تعمیق جهانی شدن، در نظر گرفته می‌شود. زیرا اینگونه تصور می‌شود که جهان شمولی حقوق بشر و حاکمیت حکومت، در برابر یکدیگر دارای یک رابطه سنتی مبتنی بر نفی هستند (پروین، ۱۳۸۸: ۴۴).

با توجه به گسترش فرآیندهای جهان شمولی حقوق بشر در عرصه حقوق بشری و در نتیجه، تضعیف حاکمیت ملی، به نظر می‌رسد که دامنه و عرصه موضوعات، همچنین نگرش‌های مسلط در جغرافیای سیاسی دستخوش تحولات عمده و اساسی شده باشند. فرآیندها و فشارهای جهان شمولی حقوق بشر، حکومت‌ها را به نحو فزاینده‌ای در برگرفته‌اند، لذا تغییر در آنها مشهود و محسوس است. به ویژه آنکه فرایندهای جهان شمولی حقوق بشر منجر به بروز محدودیت در توانایی حکومت‌ها و حاکمیت‌ها در اتخاذ تدابیر و اقدامات مستقل در اجرای سیاست‌ها شده است. جهان شمولی در عرصه‌های مختلف، استقلال و حاکمیت مطلق حکومت‌ها را به نوعی خدشه دار ساخته است که دیگر از آن اختیارات سابق خود بهره مند نیستند و در مواردی مجبورند تا با روندهای جهانی همراه و همساز شوند.

جهان شمولی حقوق بشر آثار و نتایج مختلفی را برای حاکمیت به دنبال دارد.

الف- بهره مندی دولت‌ها از حاکمیت: دولت‌ها از تمام حق و حقوق و مزایای حاکمیت خویش بهره مند می‌شوند؛ چه در زمینه‌های جهانی مانند عقد قراردادهای بین‌المللی و تبادل نمایندگی‌های دیپلماتیک و کنسولی و برخورداری از مسئولیت بین‌المللی برای درخواست جبران خسارتهایی که بر شهروندان وارد می‌شود و از آن متضرر شده‌اند و چه در سطح داخلی، دولت از حق بهره برداری از مواد اولیه و ذخایر طبیعی به عنوان حق و حقوق دولت خود برخوردار می‌باشد. همچنین دولت به عنوان نماینده حاکمیت از حق اتخاذ تدابیر مناسب برای افراد مقیم در سرزمین خویش صرف نظر از هم وطنان یا بیگانگان نیز برخوردار است (پروین، ۱۳۸۸: ۴۸).

ب- برابری و تساوی دولت‌ها: یکی از آثار مترتب بر حاکمیت این است که دولت‌ها از لحاظ قانونی با هم مساوی هستند و درجه بندی در حاکمیت‌ها وجود ندارد، حقوق و وظایفی که از آن بهره مند می‌شوند یا به آن ملزم می‌شوند از نظر حقوقی یکسان است هر چند ممکن است اختلافاتی در زمینه‌هایی چون انبوهی و تراکم جمعیت یا مساحت جغرافیایی یا مسائل اقتصادی بین دولت‌ها وجود داشته باشد. لیکن مبدأ مساوات در حاکمیت که منشور سازمان ملل آن را به رسمیت می‌شناسد مطلق نیست، زیرا در منشور سازمان ملل یک سلسله امتیازات و حق و حقوقی وجود دارد که کشورهای عضو دائم شورای امنیت از آن بهره مند هستند ولی دیگر کشورهای عضو از آن بهره‌ای ندارند. مانند استفاده از حق وتو و حق اعمال نفوذ برای تغییر عهدنامه‌ها و میثاق‌ها بین‌المللی. این حق موجبات نابرابری بین دولت‌ها را فراهم آورده است و کشورهای صاحب حق وتو نیز از این امتیاز برتر و نابرابر در جهت منافع خود استفاده می‌کنند. برای معالجه عدم مساوات و نابرابری موجود در حقوق بین‌الملل، تلاش‌هایی بین‌المللی از طریق وضع قوانین جدید در جریان است اما اینکه این تلاش‌ها تا چه اندازه موفقیت آمیز و چه زمانی نتیجه بخش باشد به گذشت زمان بستگی دارد (پروین، ۱۳۸۸: ۴۹-۴۸).

ج - فقدان مجوز دخالت در امور کشورها: از دشوارترین و سخت‌ترین موضوعاتی که حقوق بین‌الملل به آن متعرض است دخالت در امر کشورها می‌باشد.

عده‌ای بر این باورند چنانچه دخالت مستبدانه و زورمدارانه از طرف دولتی در امور دولت دیگر به قصد حفاظت و کمک و با هدف حفظ چهارچوب ارضی و استقلال سیاسی برای آن دولت صورت بگیرد امری پسندیده و قابل قبول است، ولی حقوق بین‌الملل دخالت هر دولتی در امور داخلی دولت دیگر را ممنوع کرده

است، زیرا هر دولتی در گزینش و گسترش و پیشرفت وضعیت سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خود بدون هرگونه دخالتی از جانب دیگران آزاد است. هیچ یک از مقررات مندرج در منشور ملل متحد، سازمان ملل را مجاز نمی‌دارد در اموری که اساساً در صلاحیت داخلی دولت‌ها قرار دارد، دخالت نماید و اعضاء را نیز ملزم نمی‌کند که امور خود را تابع مقررات این منشور قرار دهند. لیکن این اصل به اعمال اقدامات پیش‌بینی شده در فصل هفتم لطمه‌ای وارد نخواهد آورد. بر اساس نظریه لیبرالها که از جهان شمولی حقوق بشر حمایت می‌کنند، باید بر اساس ویژگی‌های هر منطقه، ابزارهایی خاص را به کار برد. به طور مثال در کشورهای اروپای شرقی، استفاده از ابزارهای نهادی (مثل مکانیسم اتحادیه اروپا) و ارائه برخی امتیازات مادی در قبال پذیرش ارزش‌های لیبرال دموکراتیک غربی توصیه می‌شود (کلارک، ۱۳۹۲: ۳۱۹).

در خصوص کشورهای جهان سوم (آفریقا، آسیا و آمریکای لاتین) از ابزار مؤثر مشروط‌سازی و یا حتی مداخله بشردوستانه حمایت می‌شود. مشروط‌سازی بدین گونه است که به کشورهای در حال توسعه در قبال پذیرش برخی سیاست‌های خاص همچون آزادسازی تجاری و خصوصی‌سازی صنعتی، رعایت هنجارهای حقوق بشر و آزادی‌های مدنی و سیاسی و حکمرانی مطلوب و شایسته، برخی منافع و امتیازات اقتصادی نظیر وام‌ها و سرمایه‌گذاریها ارائه می‌شود.

۲-۴- تقویت مؤلفه‌های حکمرانی مطلوب^۱

حکمرانی را می‌توان نفوذ هدایت شده در فرایندهای اجتماعی تعریف کرد که مکانیسم‌های مختلفی در آن درگیر هستند، برخی از این مکانیسم‌ها بسیار پیچیده‌اند و فقط از بازیگران بخش دولتی سرچشمه نمی‌گیرند. ارائه تعریفی از حکمرانی، چالشی ظریف و پیچیده است. حکمرانی مشابه دولت نیست. حکمرانی موضوعی است درباره نحوه تعامل دولت‌ها و سایر سازمان‌های اجتماعی با یکدیگر، نحوه ارتباط اینها با شهروندان و نحوه اتخاذ تصمیمات در جهانی پیچیده. حکمرانی فرایندی است که از آن طریق جوامع یا سازمان‌ها تصمیمات مهم خود را اتخاذ و مشخص می‌کنند تا چه کسانی در این فرایند درگیر شوند و چگونه وظیفه خود را به انجام برسانند. به عبارت دیگر حکمرانی، مجموعه‌ای از توافقات، رویه‌ها، قراردادهای و سیاستها مشخص می‌کنند که قدرت در دست چه کسی باشد، تصمیمات چگونه اتخاذ کردند و وظایف چگونه انجام و ادا می‌شود. مفهوم حکمرانی را می‌توان در سطوح مختلفی چون سطح جهانی، ملی، سازمانی و جوامع محلی مورد استفاده قرار داد. چهار بخش اصلی جامعه که می‌توانند هر یک به نوبه خود در انجام امور انجام وظیفه کنند، عبارتند از: کسب و کار، مؤسسات جامعه مدنی (شامل سازمانهای داوطلب و بخش غیرانتفاعی)، دولت و رسانه. این بخش‌ها با یکدیگر تداخل دارند. اندازه هر یک از این بخشها ممکن است در کشورهای مختلف، متفاوت باشد. بسیاری از صاحب‌نظران حکمرانی معتقدند که این واژه مرتبط با اتخاذ تصمیماتی درباره جهت و هدایت است. در یکی از تعاریف ارائه شده: حکمرانی، هنر هدایت جوامع و سازمان‌هاست. از اینرو، حکمرانی شامل تعاملات بین ساختارها، فرایندها و سنتهایی می‌شود که نحوه اعمال قدرت، نحوه اتخاذ تصمیمات و نحوه اظهار نظر شهروندان و سایر ذی‌نفعان را مشخص می‌کند (وارث، ۱۳۸۰: ۵۵).

اساساً حکمرانی درباره قدرت، روابط و پاسخگویی است؛ چه کسی صاحب نفوذ است، چه کسی تصمیم می‌گیرد و تصمیم چگونه پاسخگو باقی می‌ماند. لوئیس فرچه آدیدگاهی درباره حکمرانی دولتی ارائه کرده و

^۱ Good Governance.

^۲ Luis Ferré

معتقد است که حکمرانی فرایندی است که از آن طریق مؤسسات، کسب و کارها و گروه‌های شهروندی، علایق خود را بیان می‌کنند، درباره حقوق و تعهدات خود اعمال نظر کرده و تفاوت‌های خود را تعدیل می‌کنند. یکی دیگر از تعاریف حکمرانی عبارت است از: وضع فرایندها، ساختارها و مقررات رسمی و غیررسمی که به تعریف روش‌هایی می‌پردازند که بدان وسیله افراد و سازمان‌ها می‌توانند بر تصمیماتی که بر رفاه و کیفیت زندگی آنها تأثیر می‌گذارند، اعمال قدرت کنند (وارث، ۱۳۸۰: ۵۵).

یونسکو در سال ۲۰۰۲ حکمرانی مطلوب را سازوکارها، فرایندها و نهادهایی تعریف کرد، که بواسطه آنها شهروندان، گروه‌ها و نهادهای مدنی، منافع مدنی خود را دنبال می‌کنند و حقوق قانونی خود را به اجرا درمی‌آورند و تعهداتشان را برآورده می‌سازند. همچنین حکمرانی مطلوب را فرآیند تصمیم‌گیری و اجرای تصمیم‌ها با تمرکز بر بازیگران رسمی و غیررسمی تعریف می‌کند (قلی‌پور، ۱۳۸۴: ۱۰-۱۱).

حکمرانی مطلوب به برنامه‌ها و سیاست‌هایی اطلاق می‌شود که توسط نهادهای بین‌المللی اتخاذ شده و در قبال دادن برخی امتیازات، اجرای آن را به کشورها تحمیل می‌نماید. برای مثال سیاست تعدیل ساختاری که از سوی بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول دنبال می‌شود را می‌توان نوعی حکمرانی مطلوب قلمداد نمود. در حکمرانی مطلوب با مبحث مدیریتی در داخل کشورها مواجهیم که ممکن است شاخص‌های آن از بیرون تعریف و یا تحمیل شوند و یا از درون چنین شاخص‌هایی ایجاد شوند. مفهوم حکمرانی مطلوب اصولاً در منشور سازمان ملل متحد و حقوق بین‌الملل ایجاد شده و در سایه حمایت‌های سازمان ملل متحد پرورش یافته است. لذا نگاه عمده این بحث به توسعه مفهومی است که در چند دهه اخیر به مرور در اعلامیه‌ها و اسناد بین‌المللی گوناگون توسعه پیدا کرده است (محمودی و آرش‌پور، ۱۳۹۶: ۲۱۸).

۱-۲-۴- گسترش فعالیت کنشگران غیردولتی در حوزه حقوق بشر

افزایش نقش افراد و خطاب حق و تکلیف قرار گرفتن آنها در حوزه‌هایی نظیر حقوق بین‌الملل بشر سبب شده است تا نظم بین‌المللی، دیگر صرفاً حقوق روابط بین‌الدول^۱ نباشد، بلکه به سوی حقوق فرادولتی^۲ سوق یابد (کاسسه، ۱۳۸۵: ۳۰۹).

در راستای توسعه ابزارهای ارتباطاتی که از دهه ۱۹۸۰ میلادی با توسعه فناوری‌های نوین ارتباطی از جمله رایانه، اینترنت و ارتباطات ماهواره‌ای آغاز شده است، افراد انسانی به حقوق و وظایف خود بیش از پیش آگاهی پیدا کرده‌اند (شریفی طرازکوهی، ۱۳۸۱: ۲۱).

در همین راستاست که برای افراد در حوزه حقوق بشر امکان دادخواهی فراهم شده، مسئولیت بین‌المللی کیفری افراد به رسمیت شناخته شده و نقض اساسی حقوق بنیادین بشر، واکنش‌هایی همچون مسئولیت حمایت را به دنبال داشته است (محبی، ۱۳۹۳: ۷).

^۱ UNESCO

^۲ jus inter potestates

^۳ jus super partes

جهان شمولی، علاوه بر اشخاص حقیقی،^۱ اشخاص حقوقی غیردولتی-سازمانهای غیردولتی و شرکت‌های فراملی را نیز به عنوان کنشگران فعال بین‌المللی در همه ابعاد به خصوص حقوق بشری مطرح نموده است. به علاوه، سازمان‌های غیردولتی، نقش فعال و تعیین کننده‌ای در سازمانهای بین‌الدول ایفاء می‌کنند.

۲-۲-۴- پیدایش مفاهیم مشترک بین‌المللی

در جریان جهان شمولی، مرزهای ملی بیش از پیش رنگ می‌بازند و مردم کشورهای مختلف دنیا به مفاهیم مشترک میان خود پی می‌برند. دولت‌ها و سازمانهای بین‌المللی نیز به عنوان بازیگران اصلی بین‌المللی این مفاهیم مشترک را مورد شناسایی قرار می‌دهند (جلالی و مقامی، ۱۳۸۷: ۱۰۳).

به عنوان مثال می‌توان به پذیرفته شدن مفاهیمی از جمله میراث مشترک بشریت^۲ و قواعد آمره^۳ اشاره نمود. برای نخستین بار در کنوانسیون حقوق معاهدات ۱۹۶۹ این امر به صراحت پذیرفته شد که قواعد برتری به نام قواعد آمره در جامعه بین‌المللی وجود دارند که از سوی جامعه بین‌المللی در کل مورد پذیرش قرار گرفته‌اند و نقض این قواعد آن چنان حرمتی در جامعه بین‌المللی دارد که برای دولت‌هایی که هیچ نقشی در نقض آنها نداشته‌اند نیز تعهداتی چون همکاری به منظور پایان بخشیدن به نقض، عدم شناسایی وضعیت ایجادشده از نقض و عدم کمک به حفظ آن وضعیت پیش بینی شده است. این مهم که در نظام دولت محور، قواعدی فارغ از رضایت دولتها بر آنها تحمیل می‌گردد، جلوه‌ای از حرکت جامعه بین‌المللی در مسیر جهانی شدن است.

نتیجه گیری

حقوق بشر اساسی‌ترین و ابتدایی‌ترین حقوقی است که هر فرد به طور ذاتی، فطری و به صرف انسان بودن از آن بهره مند می‌شود. این تعریف ساده عواقب و بازتاب اجتماعی و سیاسی مهمی را برای مردم و حکومت‌ها به دنبال دارد. مطابق اعلامیه جهانی حقوق بشر و سایر اسناد بین‌المللی این حقوق ویژگی‌هایی همچون جهان شمول بودن، سلب ناشدنی، انتقال ناپذیری، تفکیک ناپذیری، عدم تبعیض و برابری طلبی، به هم پیوستگی و در هم تنیدگی را دارا است. در گذشته یک دولت برخوردار از حاکمیت ملی هنگامی از نظر بین‌المللی مشروع دانسته می‌شد که بتواند در قلمروی خود اعمال اقتدار کند و به تعهدات بین‌المللی که از طریق توافق بر اساس معاهدات بین‌المللی دو یا چند جانبه برعهده گرفته بود پایبند باشد. اما امروزه کسب مشروعیت بین‌المللی دولتها صرفاً در قالب پایبندی آنها به تعهدات بین‌المللی خود نمی‌گنجد و جنبه‌هایی از رفتار داخلی دولتها را نیز در بر می‌گیرد. چرا که برخی از الزامات اخلاقی بین‌المللی مبتنی بر مجموعه مقررات شکل گرفته در زمینه حقوق بشر از لحاظ حقوقی جنبه عرفی یافته‌اند و هر دولتی خود را ناگزیر به رعایت آنها می‌بیند.

امروزه به دلیل جهان شمولی حقوق بشر، حاکمیت به طور فزاینده‌ای تحت تأثیر این قضاوت قرار دارد که یک حکومت با شهروندانش چگونه رفتار می‌کند. در حال حاضر رعایت موازین حقوق بشر و پایبندی به اصول و قواعد مردم سالاری از آسیب پذیری حاکمیت‌ها در مقابل تصمیمات خارجی جلوگیری می‌کند و استقلال کشور را در جهانی که وابستگی متقابل یکی از ویژگی‌های آن است تضمین می‌نماید. در جهان معاصر

^۱ Natural Persons

^۲ Common Heritage of Mankind

^۳ jus cogens

^۴ International Community as a whole

دولت‌های برخوردار از حاکمیت ملی ضمن داشتن مشروعیت قانونی باید از مشروعیت اخلاقی نیز بهره مند باشند. در غیر این صورت، با فشار افکار عمومی بین‌المللی متأثر از اظهارنظرهای نهادهای رسمی حقوق بشری سازمان‌های بین‌المللی و دولت‌های دیگر مواجه خواهد شد. این فشار چنانچه دیگر شرایط نیز فراهم باشد می‌تواند تا حد توسل به زور برای وادار ساختن یک دولت نقض کننده حقوق بشر به رعایت مقررات مربوط، پیش می‌رود. جهان شمولی مبانی حقوق بشر، موجب اجماع و تشکیل یک وجدان جمعی در سطح بین‌المللی است و حمایت جهانی از حقوق بشر را در پی دارد. استقبال جامعه بین‌المللی از همه مناطق دنیا نسبت به استانداردهای حقوق بشر و غیرقابل انکار بودن اصول آن موجب می‌شوند تا اشاره شود که در دنیای معاصر، قواعد بنیادین حقوق بشر به قواعد آمره حقوق بین‌الملل تبدیل گردیده‌اند و با توجه به مبتنی شدن صلح و امنیت بین‌المللی بر حقوق بشر، امروزه تداوم و حیات حق حاکمیت کشورها منوط به رعایت حقوق بشر است و کشورها چه بخواهند و چه نخواهند ملزم به رعایت حقوق بشر می‌گردند.

منابع

- آجرلو، اسماعیل و همکاران. (۱۳۹۵). *آشنایی با مفاهیم حقوق عمومی بررسی مفهوم «قدرت سیاسی»*، تهران: دفتر مطالعات نظام سازی اسلامی.
- ابن خلدون، عبدالرحمن. (۱۳۹۳). *مقدمه ابن خلدون*، جلد اول، ترجمه محمد پروین گنابادی، تهران: نشر علمی فرهنگی.
- ارسنجان، حسین. (۱۳۹۰). *حکومت دولتها*، بی‌جا.
- پروین، خیرالله. (۱۳۸۸). «تأثیر جهانی شدن و تحولات بین‌المللی بر حاکمیت و استقلال دولتها»، مجله حقوقی دانشگاه تهران، ۴۰(۱): ۴۱-۶۲.
- جلالی، محمود و مقامی، امیر. (۱۳۸۷). «کارکرد حقوق بین‌الملل در فرآیند جهانی شدن حقوق»، مجله حقوقی دانشگاه تهران، ۴۱(۳): ۹۷-۱۱۶.
- دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۷)، *لغت نامه دهخدا*، تهران: دانشگاه تهران.
- دهشیری، محمدرضا. (۱۳۹۸). «نظریه جهان‌شمولی نسبی در روابط بین‌الملل». روابط بین‌الملل، ۹(۱): ۳۹-۶۴.
- شایگان، فریده و دیگران. (۱۳۹۰). *تقویت همکاری‌های بین‌المللی در زمینه حقوق بشر*، تهران: دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران.
- شریفی طراز کوهی، حسین. (۱۳۸۱). «رویارویی حاکمیتها و جهانی شدن حقوق بشر»، فصلنامه راهبرد، ۱۰(۱): ۱۵-۲۶.
- قاضی شریعت پناهی، ابوالفضل. (۱۳۹۰)، *بایسته‌های حقوق اساسی*، تهران: میزان.
- قلی پور، رحمت‌الله. (۱۳۸۴). «تحلیل و امکان‌سنجی الگوی حکمرانی خوب در ایران با تاکید بر نقش دولت»، دانش مدیریت، ۱۷(۵): ۸۵-۱۱۲.

کلارک، یان. (۱۳۹۲). *جهانی شدن و نظریه روابط بین الملل*، ترجمه فرامرز تقی لو، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی.

کاسسه، آنتونی. (۱۳۸۵). «مشروعیت بین المللی اقدامات بشر دوستانه در جامعه جهانی»، ماهنامه اطلاعات سیاسی-اقتصادی، ۱(۱۶۹): ۷۶-۸۱.

مجبی، محسن. (۱۳۹۳)، *تقریرات درس نقد و بررسی مکاتب فلسفی در حقوق بین الملل عمومی*، دوره دکتری حقوق بین الملل عمومی، واحد علوم و تحقیقات تهران.

محمودی، امیر و آرش پور، علیرضا. (۱۳۹۶). «حکمرانی مطلوب؛ سازوکار ایجاد توانمندی در تحقق توسعه»، سیاست جهانی، ۶(۴): ۲۱۳-۲۳۶.

مرتضوی، اسدالله. (۱۳۸۹). *جهانی شدن حقوق و حاکمیت ملی*. تهران: نشر پایان.

مولایی، یوسف. (۱۳۹۲). *حاکمیت و حقوق بین الملل*، تهران: تهران.

نهاوندیان، محمد. (۱۳۸۳). *ما و جهانی شدن*. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات زندگی.

وارث، سید حامد. (۱۳۸۰). «نگرش فراپارادایمی به مدیریت دولتی»، دانشکده مدیریت دانشگاه تهران، فصلنامه دانش مدیریت، ۱۴(۵۵): ۵۱-۸۱.

Donnelly, Jack (2007). The relative Universality of Human Rights, *Human Rights Quarterly*, Vol. 29, No. 2